

فرح طاهری: برای خارج کشوری‌ها در معرفی زبان فارسی به غیرایرانیها چه واژه معادلی گویاتر و درست‌تر است. آیا ذکر Persian Publication (یعنی این نشریه برای ایرانیان فارسی‌زبان است) درست است یا باید بگوییم Farsi Publication (یعنی این نشریه برای جامعه فارسی‌زبان است) که آن وقت ممکن است مثلاً ترکهای ایرانی که زبان اصلی‌شان ترکی است را در بر نگیرد؟

دکتر محمدرضا باطنی: وقتی شما Persian می‌گویید و نه فارسی، یک گستره بسیار زیادی را در بر می‌گیرد و اتفاقاً دکتر یارشاطر اول کسی بود که مخالف بود با اینکه بگوییم فارسی، چون ذکر «فارسی» جغرافیایی بسیار کمی را در بر می‌گیرد در حالی که از لحاظ سابقه تاریخی برای فارسی‌زبانان اگر بگوییم Persian تمام جاهایی که فارسی‌زبان هستند مثل افغانستان و تاجیکستان و حتی آنها که زبان مادری‌شان غیر از فارسی است را هم در بر می‌گیرد. حتی اینکه شما بگویید فارسی چون به منطقه خاصی که فارس هست اشاره دارد این برای خود ما هم خوشایند نیست چون ما آنهایی را هم که فارسی را با لهجه خاصی صحبت می‌کنند، ندیده گرفته‌ایم.

در دانشگاه درسی داشتیم به اسم «ارتباطات غیرکلامی» که هرگونه ارتباطی اعم از صحبت کردن با بوق اتومبیل تا حرکات دست و بدن را در بر می‌گرفت. آیا این حوزه هم مربوط به زبان و پژوهشهای آن می‌شود؟

نه. این کلاً می‌رود در حوزه Communication و یا ارتباطات و آن وقت ارتباطات را شما می‌توانید به انواع و اقسام زمینه‌های مختلف مربوط بکنید. یعنی اینکه زبان می‌شود شاخه‌ای از این سیستم ارتباطی؛ مثلاً بوق اتومبیل می‌شود یک نوع ارتباط، چراغ راهنمایی می‌شود یک نوع ارتباط، زنگ در خانه هم همین‌طور. ولی در معنی اخص، زبان یک نوع ارتباط است، یعنی ما به آن معنی عام نمی‌توانیم بگوییم که زبان فقط ارتباط است برای اینکه یکی از کارکردهای زبان القاء شکل و ایده و ارتباط است. مثلاً شعر خوب الزاماً برای ایجاد یک ارتباط نیست. مثل اینکه من الآن دارم با شما صحبت می‌کنم و یک ایده‌ای را به شما منتقل می‌کنم. ادبیات خیلی وقتها شکل زیبایی کلام است. بنابراین Communication را به عنوان یک حوزه بسیار وسیع در نظر بگیرید و زبان یک نوع از آن Communication هست، البته یک نوع خیلی بارز و مشخص.

در مورد خط و دستور نوشتن آن، افراد صاحب نظر عقاید و سلیقه‌های متفاوت دارند. برای افراد عادی چگونه مشخص می‌شود که چه کسی درست‌تر می‌گوید و از چه کسی باید پیروی کنند؟ به عنوان مثال یکی می‌گوید نگوییم «در» بگوییم «درب» و یا نگوییم «مرداد» بگوییم «آمرداد» و از این گونه موردها.

بحث کلی هست در زبان‌شناسی و یا در زبان‌شناسی ایرانی به نام درست و غلط. هیچ مرجعی نمی‌تواند بگوید که من تعیین کنم که چه درست است و چه درست نیست، برای اینکه تا آنجا که به زبان مربوط می‌شود زبان معنی خودش را می‌رساند و حرکت می‌کند. مردم واژه می‌سازند، لغت می‌سازند، خیلی از اینها وارد زبان می‌شوند، خیلی‌ها بعد از مدتی به عنوان زبان عامیانه از بین می‌رود. منتها خط و زبان نوشتاری به اصطلاح همیشه محافظه‌کارتر است و دیرتر حرکت می‌کند. الآن مثلاً ما می‌گوییم «می‌گم» ولی اگر آن را بخواهیم بنویسیم می‌شود «می‌گویم»، بنابراین در مورد خط همه جای دنیا همین‌طور است و خط از گفتار عقب است. مثلاً ما می‌گوییم «پنشتا» که هست «پنج تا». شما اگر که با هر فارسی‌زبانی صحبت بکنید و دقت کنید می‌بینید کسی نمی‌گوید «اجتماعی»؛ یا می‌گویند «اشتماعی» یا «ازتمایی»؛ یا «شین» می‌گویند یا «ژ». به هر حال اینها معمولاً چیزهایی است که در زبان پیش می‌آید. خط انگلیسی را اگر نگاه بکنید الآن

بیان کننده تلفظ زبان انگلیسی نیست. مثلاً کلماتی هستند که املائی خاصی دارند که زمانی آن طور تلفظ می‌شده ولی الآن دیگر آن طور تلفظ نمی‌شود ولی شکل نوشتاری‌اش همان‌طور باقی مانده. کشورهای بسیاری هستند که به دلایل خاصی توانسته‌اند، یعنی این جرئت را داشته‌اند که خطشان را عوض کنند، یعنی اینکه خطشان را با گفتار هماهنگ کنند. مثلاً در زبان آلمانی خواندن آن چیزی که نوشته شده با آن چیزی که گفته می‌شود خیلی فرق ندارد، در فنلاند همین‌طور، در اسپانیا و ایتالیا هم همین‌طور؛ اینها کشورهای بسیاری هستند که بعد از جنگ، خطشان را اصلاح کردند و فاصله بسیار زیادی را که بین گفتار و نوشتار بوده از بین برده‌اند، ولی انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها، به زبانشان گذشته از مسئله ارتباط و این قضایا خیلی علاقه دارند و حاضر نیستند آن را تغییر بدهند. بنابراین مسئله تغییر خط یک مقدار زیادی به روحیه ملت‌ها مربوط می‌شود و یک مقدار به نیازشان. انگلیسی‌ها الآن دیگر هیچ نیازی نمی‌بینند که خطشان را عوض کنند و حتماً می‌گویند هر کس خواست یاد بگیرد، اما آمریکایی‌ها در مورد اینکه فاصله خطشان را با گفتار کم کنند حساستر هستند و آماده‌تر، مثلاً Right و Night و کلماتی مثل اینها را می‌نویسند Nite همان‌طور که خوانده می‌شود...

خیلی از اینها مردمان راحتی هستند که این سنت را رایج کردند و این فرم خط را درست کردند. اما در مورد خط فارسی، اصلاً مسئله چیز دیگری است چون ما اصلاً خطمان معلول است. برای مثال حرف «غین» را در نظر بگیرید؛ ما یک «غین» اول داریم یک «غین» وسط داریم یک «غین» آخر چسبیده داریم و یک «غین» آخر تنها. حالا اگر شما بخواهید کل کلماتی که دارای این جور ساختار هستند به هم بچسبانید، ولی خیلی از حرفها مثل «و»، «د»، «ذ»، «ر» و... اینها به هم نمی‌چسبند. بنابراین شما توجه کنید این مشکل اصلاً در ذات این خط هست و این‌طور نمی‌شود که سیستمی درست کرد. مطلب دیگری هست و آن اینکه معمولاً نمی‌دانم چرا مدعی خط در ایران خیلی زیاد است، هر کسی یک شیوه خطی برای خودش درست می‌کند. مثلاً یک نویسنده که سرش به تنش می‌آورد یک شیوه خاصی برای خودش درست می‌کند. ولی مردم دنبال این نیستند که چیزی را جا بیندازند و از نظریات شخصی خود چشم‌پوشند و یک لغت را که یک نفر ساخته و در عام به کار برده می‌شود، جا بیندازند. اگر کسی دلش برای زبان فارسی بسوزد باید این لغت را هل دهد تا جا بیفتد؛ مثلاً برای Process، فرایند درست شده. می‌آیند می‌گویند Process، فرایند نیست، «فراشد» هست یعنی تازه می‌آیند آن لغت را به هم می‌ریزند و آشوبی به پا می‌کنند. حکایت این است که «به شتر گفتند که گردنت

کجه گفت آره ولی آخه من کجام راسته». نقل داستان مملکت ماست.

فرهنگستان هم که روی خط کار می‌کند این طوری است که یک عده که کارشناس هستند می‌نشینند در کمیسیون کوچکتری کار می‌کنند و تمام ابعاد قضیه را در نظر می‌گیرند. بعد این کار باید به تصویب هیئت کلی فرهنگستان برسد و آن هیئت کلی خارج از ذهن هستند، بنابراین تمام زحمات اینها را خط بطلان می‌کشند، یا تمام نظریاتی را که آنها داده‌اند عوض می‌کنند.

ما در نوشتن همین فرهنگ [انگلیسی به فارسی] بارها سعی کردیم که از خط فرهنگستان یعنی از شیوه نگارش فرهنگستان پیروی کنیم تا یکنواختی به وجود آید، اما وسط کار متوجه شدیم که آنها شیوه خودشان را عوض کرده‌اند. اول گفتند که تمام «ها»ی جمع را جدا بنویسید، مثلاً «کتاب‌ها» را. وقتی ما شروع کردیم، گفتند که نه، «آنها»، «اینها» استثنا هستند...

برای من هم که کارم ویراستاری است کمی قضیه گیج کننده است که بالاخره باید این گونه کلمات را به هم چسبانند یا جدا نوشت یا نیم فاصله داد...

قضیه دو جور است: یکی سرهم نویسی است که مثلاً شما می‌نویسید دانشسرایعالی، یعنی همه اینها را به هم می‌چسبانید. یکی با فاصله نویسی هست، یعنی می‌نویسید دانشسرای عالی، یعنی در واقع باید یک کلمه خوانده شود.

مثلاً «شناخته شده»؛ به عنوان صفت اگر فاصله «شناخته» و «شده» زیاد بشود کلمه تبدیل به فعل می‌شود، بنابراین اینهایی که به عنوان صفت به کار می‌روند به قول شما حتماً باید این نیم فاصله را داشته باشند یا به قول ما بی فاصله نوشته شوند یعنی نه سر هم.

البته ما هم مایلیم اینها را رعایت کنیم، ولی محدودیتهایی که نرم افزارهای مختلف دارند به ما اجازه نمی‌دهند هرکاری می‌خواهیم بکنیم. مثلاً در صورت استفاده از نیم فاصله حتی اگر در صفحه بندی برای چاپ روی کاغذ دچار مشکل نشویم، برای گذاشتن در اینترنت مشکل پیدا می‌کنیم و نیم فاصله‌ها به هم می‌چسبند و ما مجبور می‌شویم که نیم فاصله را فراموش کنیم تا دچار مشکلات بیشتر نشویم.

خوب این محدودیتهای کامپیوتری را فعلاً نمی‌شود کاری‌اش کرد... در هر حال این روند کلی بی فاصله نویسی مهم است.

به سرهم‌نویسی اشاره کردید بگذارید این را هم بپرسم. در مورد سرهم بودن «به» چطور مثل «به‌راستی»، «به‌ویژه» و...

ببینید «به» گاهی به یک کلمه می‌چسبد و یک صفت درست می‌کند مثل «بنام» یعنی معروف، «بجا» یعنی به موقع، «بهنگام» و... اینها جداشدنی نیست، اما در بقیه موارد مثل «به‌راستی»، «به‌ویژه»، «به‌خصوص» ما اینها را با همان نیم‌فاصله می‌نویسیم یعنی معمولاً جدا هست، مگر اینکه با کلمه یک صفت به وجود بیاورد. نکته‌ای که باید به آن توجه داشته باشید در زبان فارسی مرز بین صفت و اسم و قید بسیار مرز مشخصی نیست، مثلاً می‌گویم «تازه چه خبر» می‌گویید «تازه‌ها پیش شماست». خوب «تازه‌ها» اینجا جمع بسته شده، پس اسم است. در جای دیگر می‌گویید «من امروز میوه تازه خریدم» اینجا «تازه» یک صفت است. در جای دیگر می‌گوییم «تازه از راه رسیده» اینجا «تازه» قید است. یعنی آن مرز مشخصی که معمولاً در زبان انگلیسی و فرانسه بین اسم و صفت و قید هست، در زبان فارسی نیست و بستگی به نوع مصرف دارد. مثلاً می‌گوییم فلانی آدم «بخصوصی» است (البته کمتر به کار می‌رود. معمولاً می‌گوییم آدم خاصی است) در اینجا «بخصوص» صفت است ولی در جایی می‌گوییم «همه بیایند به‌خصوص تو» که قید می‌شود، یعنی شناختن اینکه چی اسم هست و چی صفت و چی قید، به بسامدش بستگی دارد و نه به مقوله. از نظر مقوله خیلی خیلی مشکل است.

یکی از مشکلات دیگر خط فارسی این است که اصوات در آن نیست و یا همزه، این مشکل را چطور می‌شود حل کرد؟

ما این پیشنهاد را به فرهنگستان داده بودیم که چون این کسره اضافه یکی از عناصر بسیار فعال نقل فارسی است، می‌باید در زنجیره خط فارسی وارد شود. مثل «خانه‌ی من»، یا «کتابِ حسن». در همان سخنرانی [دانشگاه تورنتو] من مثالی زدم و گفتم ما ممکن است بگوییم «اغلب، مردم این طور فکر می‌کنند» که می‌شود people often یا بگوییم که «اغلب مردم این طور فکر می‌کنند» که می‌شود most people و خوب این اگر مشخص نباشد، ما تا آخر جمله را می‌خوانیم و برمی‌گردیم می‌بینیم که جمله ما غلط است، و یا اینکه تعبیر ما از جمله کلاً اشتباه می‌شود. بنابراین یکی از گرفتاری‌های ما همین است. همزه‌ای هم که روی مثلاً «خانه حسن» می‌آید، همزه نیست بلکه «ی» کوتاه شده است. حالا خیلی‌ها اصرار دارند که این همزه را بردارند و به جایش «ی» بگذارند.

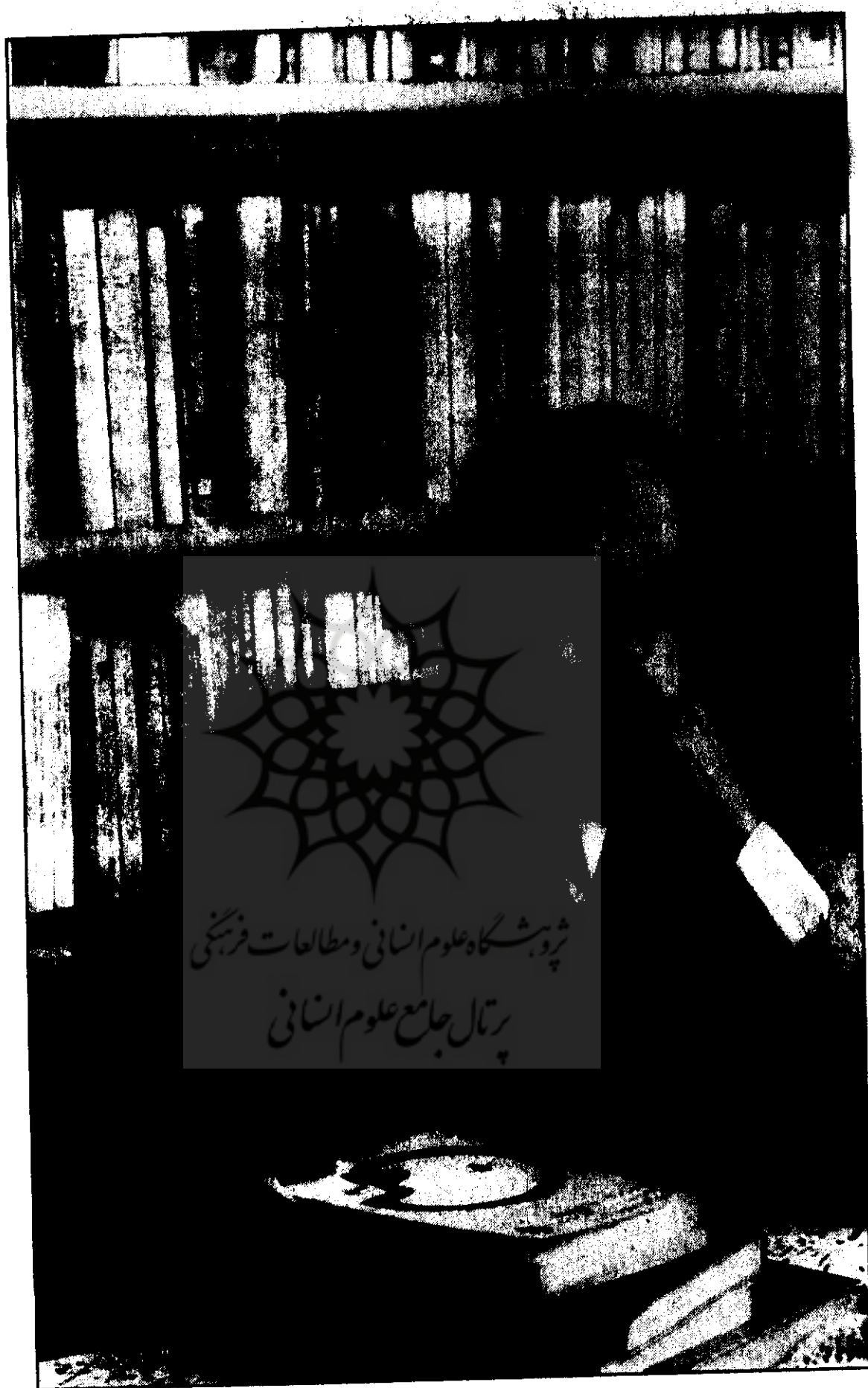
حالا ما این امکان را نداریم که در کار با کامپیوتر همزه بگذاریم و در صورت استفاده از آن ممکن است در چاپ یا گذاشتن در اینترنت با نرم افزاری که ما استفاده می‌کنیم اشکالاتی پیش بیاید. برای اینگونه کلمات ما چه باید بکنیم آیا باید «ی» کنارش بگذاریم؟

برای شما که ویراستار هستید این خیلی کار مشکلی است.... بعضی از ناشرها یک شیوه خط فارسی را انتخاب کردند و دیگر همان کار را انجام می‌دهند مثل گذاشتن «ی» ولی بعضی‌های دیگر این کار را نمی‌کنند. بعضی از نویسندگان هستند که اصرار دارند که اگر این خط ما را نمی‌توانید بزنید اصلاً چاپ نکنید. اینها آن قدر حساس هستند که اصلاً حاضر نیستند مطلبشان به حالت دیگری چاپ شود و یا کسی در کارشان دست ببرد مثل آقای آشوری. بعضی از ناشرها شیوه‌ای را انتخاب کرده‌اند که اگر نویسنده‌ای اصرار کند که مثلاً می‌خواهم همین طوری چاپ شود آنها هم همان‌طور چاپ می‌کنند، مثلاً می‌گویند کلمه «آئین» را بنویسید «آیین» و یا بعضی کلمه‌های عربی مثل «مسائل» که کاملاً عربی است، این نویسندگان می‌گویند برای ما بنویسید «مسایل».

مثلاً کلمه «مسأله» که فرم عربی است، الآن به صورت «مسئله» نوشته می‌شود و دارد رایج می‌شود. و یا «هیئت» فرم فارسی شده «هیأت» که عربی است می‌باشد. «مسئول» هم فارسی شده «میسؤول» است. ولی خوب همان‌طور که عرض کردم گرایش‌های مختلفی هست و هنوز عربی‌گرایانی هستند و دوست دارند نوشته‌هایشان آن گونه باشد.

حالا که آقای زرعی اینجا هستند من باید بگویم که سردبیر ما با کلمه «می‌گردد» خیلی مشکل دارند و به محض برخورد با این کلمه آن را تغییر می‌دهند...

«می‌گردد» الآن قدیمی شده. در زبان فارسی، برخلاف انگلیسی از تکرار یک کلمه خیلی پرهیز دارند. چون فارسی‌زبانها دوست ندارند یک کلمه مانند «کردن» را زیاد به کار ببرند، از کلماتی مانند «نمودن»، «می‌گردد» و... کمک می‌گیرند که البته احتیاجی به این کار نیست و فارسی‌زبانها باید این عادت را کنار بگذارند و اگر جمله‌ای نیاز دارد شش تا «کردند» هم پشت هم بیاید، استفاده کنند و تکرار یک کلمه هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند. مثلاً در زبان انگلیسی ده بار می‌گویند I I I ولی در زبان فارسی اگر کلمه‌ای تکرار شود آن را یک ایراد می‌دانند و مثلاً اگر در یک جمله از کرد استفاده کردند، در جمله بعدی اگر می‌خواهند بگویند «گرم کرد» می‌گویند «گرم نمود» و این یکی از چیزهایی است که اصلاً بد نیست و اشکالی ندارد و یک نیاز زبان است.



زبان روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون در ایران امروز را چگونه می‌بینید؟

رادیو، تلویزیون را که من اصلاً گوش نمی‌دهم. روزنامه‌ها را هم زمانی می‌خواندم، از بعد از اینکه داستانهایی پیش آمد آنها را هم دیگر نمی‌خوانم و وقتی که از جلوی دکه روزنامه‌فروشی رد می‌شوم فقط تیتراها را نگاه می‌کنم. اما در هر حال، هر نوع حکومتی که سر کار بیاید با هر دیدگاه‌هایی که داشته باشد، مقداری لغت با خودش درست می‌کند. یعنی خواهی نخواهی به وجود می‌آید. فرض کنید اصلاح طلبها که آمدند تعداد زیادی واژه با خودش آوردند. مثلاً بعد از اینکه آقای خاتمی امید همه را مایوس کرد لغتی در فارسی درست شد به عنوان «فرصت‌سوز» یا «فرصت‌سوزی». این «فرصت‌سوزی» چیزی است که با این وضعیت سیاسی مملکت وارد شده یعنی که تمام امکانات را از دست می‌دهند بعد می‌روند می‌نشینند و می‌گویند ای داد بی‌داد عجب چیزی شد. کلاً می‌توانم بگویم که نثر فارسی بر خلاف تصور بعضی‌ها رو به بهبود است. البته بستگی دارد به اینکه کی مقاله بنویسد، ولی برآیند کلی‌اش رو به بهبود است. ترجمه‌ها خیلی افتضاح است، به خاطر اینکه عده زیادی که فارغ‌التحصیل می‌شوند، مخصوصاً از رشته‌های مترجمی، عوض اینکه بروند سراغ رمانهای سبکتر و آن چیزهایی که می‌فهمند، می‌روند سراغ یک چیز پیچیده که بعد از پس‌اش بر نمی‌آیند و وسطش گیر می‌کنند و خراب می‌کنند و این می‌شود که ترجمه‌ها خوب در نمی‌آید. ترجمه‌های علمی دارد بهتر می‌شود. روی هم رفته، من با نگاه مثبت نگاه می‌کنم.

چندی پیش در مجلس، آقای حداد عادل رئیس مجلس و رئیس فرهنگستان به نماینده‌ای که چند بار در سخنانش از «صنعت مادری» استفاده کرد، گفت این واژه‌های غلط را به کار نبرید. بگویید «صنایع مادر». البته عین خبر الآن دستم نیست. همین‌طور مسئول دیگری در سخنانش از «تزریق تراکتور به بدنه کشاورزی» حرف زده، نظر شما در مورد این گونه واژه‌های ترکیبی چیست؟

باید بگویم که این حرفشان درست بوده. «صنایع مادر» درست‌تر است. و «تزریق تراکتور» که اصلاً نامفهوم است. اگر کسی به زبان فارسی تسلط داشته باشد می‌تواند از کلمات راحت‌تری استفاده کند مثل «بیشتر تراکتور را به کار بگیریم» و از این قبیل.

البته در گیومه باید بگویم، اینکه در زبان بگویم این غلط است، یا آن را به کار نبریم، من شخصاً نمی‌پسندم. مثلاً اگر بگویم «تو می‌روم»، این غلط محض است ولی اگر شما یک لغت را بپیچی بدهید و چیز تازه‌ای درست کنید، غلط نیست. زبان اصلاً به این

صورت حرکت می‌کند. اگر غیر از این بود که ما الآن باید به زبان خشایار شاه صحبت می‌کردیم. مثلاً ببینید شبستان که الآن جایی هست در مسجد، در قدیمها به معنی حرمسرا بوده، یعنی به تدریج با تغییر و تحول معنایی جایش را عوض کرده... در ضمن بگویم که آقای حداد عادل دیگر رئیس فرهنگستان نیستند و آقای حبیبی الآن رئیس فرهنگستان‌اند.

حالا که در مورد واژه‌ها صحبت کردید، یکی از سؤالات من این است که بعد از انقلاب، بسیاری از واژه‌ها با معادل‌های عربی و قرآنی جایگزین شد؛ «محروم» شد «مستضعف»، «پولدار» شد «مستکبر» و واژه‌های دیگر مثل «طاغوت» و... ورود این گونه واژگان به زبان فارسی چه بار معنایی و تأثیر اجتماعی داشته؟

مردم وقتی با بنیاد مستضعفان سر و کار دارند مجبورند این کلمه را به کار ببرند. قبلاً که بود بنیاد مستضعفین یعنی با جمع عربی بود، حالا شده بنیاد مستضعفان که جمع فارسی هست. طبعاً وقتی مردم با دستگاهی سر و کار داشته باشند مجبورند این واژه‌ها را به کار ببرند، ولی چیزی که مایه تعجب است، اینکه ورود واژه‌های عربی الآن دیگر هیچ ننگی ندارد ولی برای تعدادی از لغتهایی که در زبان فارسی جا افتاده و تمام دنیا هم به کار می‌برند فرهنگستان نشسته و کلمه می‌سازد مثلاً برای «کوپن»، «کالابریگ» می‌سازند، برای رادیو-تلویزیون، صدا و سیما. ولی این واقعاً محل تأمل است که چرا بایستی موج واژه‌های عربی وارد زبان فارسی بشود تحت عنوان اینکه ما مسلمان هستیم و قرآن هم کتاب مذهبی ما است. بسیار خوب، ولی این داستان دیگری است که شما بیایید به اصطلاح جلوی واژه‌های عربی را باز کنید و کلمات عربی بسیار ثقیل که به گوش ما بسیار ناآشناست، اینها را بگویید که هیچ عیبی ندارند و بعد مثلاً بیایید برای پیتزا و کلمه‌های دیگر واژه‌های جدید بسازید. من برای این کار دلیلی نمی‌بینم. گرچه اینها در بین مردم جا نیفتاده و به ندرت عامه مردم کلمه‌های جدید را استفاده می‌کنند. اینها بیشتر کلمات جورنالستی است که توی رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها به کار می‌رود و بین عامه مردم به آن صورت نفوذ نکرده است.

آقای پارسا بناب در مقاله «مضمون مسئله ملی و پدیده پان‌ایسم در ایران» می‌نویسد: «در واقع، شوونیسم ملی حاکم بر بخش بزرگی از ادبیات و فرهنگ کنونی ایران، ادعا می‌کند زبانهای بلوچی، لری، کردی و... زبان نبوده بلکه «لهجه‌های محلی زبان

فارسی» هستند، و یا اینکه ترکی آذری، ترکی ترکمنی و عربی، زبانهای بیگانگان بوده و توسط اعراب و مغولان بر مردم ایران تحمیل شده‌اند. این نویسندگان، ایرانی بودن را با آریایی بودن و تکلم به زبان فارسی یکی دانسته و «اشتراک ملی» را با «اشتراک کشوری» یکسان تلقی می‌کنند. آنها تلاش می‌کنند تا در اذهان مردم، «تک زبانی» را نشانه «وحدت ملی» قلمداد کنند و زبان رسمی را هم، چون واحد پول رسمی، نشانه هویت ایرانیان بدانند.» نظر شما به عنوان یک زبان‌شناس در این خصوص چیست؟

خوب این حرف ایشان کلاً درست است. یعنی اینکه اولاً کردی، ترکی و امثال اینها زبانهای تمام عیار هستند و اطلاق گویش یا اصلاً لهجه به کلی غلط است، برای اینکه لهجه فقط یک اختلاف تلفظی است مثل لهجه اصفهانی در مقابل لهجه یزدی. اگر من با یک فرد، تاجیکی صحبت کنم هیچ مشکلی در درک زبان او که از کشور تاجیکستان هست ندارم به جز چند کلمه که بپرسم منظورش چیست. یعنی ارتباط مختل نمی‌شود. بنابراین ما به این می‌گوییم لهجه. ولی وقتی بین ۶۰ درصد یا بالای آن ارتباط مختل شود به آن می‌گوییم گویش که تقریباً می‌فهمیم که طرف چی می‌گوید ولی ارتباط کامل برقرار نمی‌شود. مثلاً اگر یک گیلک بیاید با من صحبت کند، من متوجه نمی‌شوم چه می‌گوید. پس من می‌گویم که این یک زبان است، گیلکی زبان است، مازندرانی زبان است، کردی، ترکی زبان هستند. اما داستان اینکه اینها اول چه زبانی داشتند، امر دیگری است. در جلسه دانشگاه تورنتو یکی از آقایان سؤال کرد آیا یک زبان، غیر از اینکه گویندگانش از بین بروند، به نحو دیگری هم می‌تواند بمیرد؟ بله. بسیاری از کشورهای شمال آفریقا که الآن جزو عرب محسوب می‌شوند (مثلاً مصر و بخشهای بزرگی از عراق) اینها اصلاً عربی صحبت نمی‌کردند. وقتی اسلام بر اینها غالب شد و به اصطلاح استیلای عرب بر این کشورها ماندگار شد، زبان اینها عربی شد و اینها شدند یک ملت عرب. بنابراین، اینکه در آذربایجان یک وقتی، گویشی از زبان فارسی صحبت می‌شده و بعداً ترکی آمده این یک بحث تاریخی است. آنچه که بالفعل است، زبان ترکی است و زبان ترکی هم یک زبان است. زبان‌شناسان اصطلاحی دارند که به آن می‌گویند Linguistic Islands یعنی جزیره‌های زبانی، یعنی ممکن است که در یک دهات آذربایجان مردم ترکی حرف نزنند و آذری قدیم را صحبت کنند، همین‌طور که مثلاً در مصر هم گروهی هستند که زبانهای قدیمی را هنوز می‌دانند و بلدند و تکه تکه به صورت یک جزیره‌های زبانی باقی مانده‌اند. بنابراین این دو بحث متفاوت است. اینکه الآن ترکی یک زبان هست یا نه، جواب مثبت است؛ و اینکه روزی خطه آذربایجان به زبانی از ریشه ایرانی صحبت

می کرده، آن هم درست است. اما این دو قضیه متفاوت است.

در مورد بخش آخر گفته آقای بناب نظر تان چیست؟ اینکه بعضی ها «تک زبانی» را نشانه «وحدت ملی» قلمداد می کنند و تنوع زبانی را مخالف با این وحدت می دانند؟ اصلاً تصور یک کشور و یک زبان بیشتر صورت یک استثنا دارد تا یک قاعده. شما کمتر جایی را پیدا می کنید که یک زبانه باشند. مثلاً در انگلستان در ایالت ولز مردم ولزی صحبت می کنند و انگلیسی را هم می دانند ولی به هر حال زبان رسمی برای اینکه یک ملت تلقی شوند، انگلیسی است و آنها می توانند آن را صحبت کنند. در کشوری مثل کانادا دو زبان رسمی هست: انگلیسی و فرانسه. شما به هر زبانی که می خواهید صحبت کنید ولی وقتی می خواهید با یک اداره دولتی مکاتبه کنید، باید نامه تان را به یک زبان بنویسید.

یعنی به نظر شما در کشوری مثل ایران، آنها که زبان مادری شان غیر از فارسی است، باید فارسی را به عنوان زبان دوم یاد بگیرند.

نه، زبان فارسی را باید به عنوان یک زبان اصلی یاد بگیرند. به نظر من در درازمدت راه حل ایران و کشورهای مثل ایران، دولتهای فدرال است که اینها هر کدام در نظام آموزشی، نظام تعلیم و تربیت و شهرداری و نظایر این باید مستقل شوند و مسائل کلی مثل سیاست خارجی و دارایی باید در دست دولت مرکزی باشد. من فکر می کنم تمام کشورها یک روز به این شکل خواهند شد. در ایران هم همین طور است.

حالا به عنوان مثال، اگر بلوچها دلشان نمی خواهد که جزو ایران بمانند من شخصاً هیچ دلیلی نمی بینم که آنها را زور کنیم که حتماً جزو ایران بمانند. خیلی ها فکر می کنند که اگر این اتفاق بیفتد آسمان به زمین می آید، در حالی که من این طور فکر نمی کنم. اگر یک دولت و ملتی صاحب پرستیژ باشد، اصلاً افرادش دلشان نمی خواهد به کشور همسایه بچسبند. مثلاً در کشوری مثل سوئیس چندین زبان صحبت می شود: آلمانی، ایتالیایی، فرانسه و چندین زبان دیگر... حالا اگر از شخصی در آنجا پرسیده شود کجایی هستی، اصلاً نمی خواهد بگوید که من آلمانی هستم، بلکه می گوید من سوئیس هستم. چون اعتبار سوئیس یا هم تراز آلمان است، و یا اگر بالاتر نباشد، کمتر از آن هم نیست. اگر منطقه بلوچستان ما منطقه آبادی بود و سرمایه گذاری به اندازه کافی می شد و به آبادانی مثلاً فارس بود، هیچ کس دلش نمی خواست برود به آن طرف مثلاً پاکستان. ولی

حالا که نیست، اشتیاقی دارند که فامیل آنها که آن طرف هست با اینکه این طرف هست ملحق شوند و... این مسائل مربوط می‌شود به اینکه رونق مملکت چقدر باشد و احساس تعلق مردم به مملکت چقدر، و این را به زور نمی‌توان به وجود آورد.

البته ما مشکلی هم داریم. مثلاً انگلستان که بخشی از آن به زبان ولز صحبت می‌کنند، همسایه‌هایی ندارند که آنها را انگولک کنند. ما دور تا دورمان همسایه‌هایی داریم که این کار را می‌کنند؛ کشور آذربایجان در شمال است، کردها و عربها همسایه‌های ما هستند... زمانی که صدام سر کار بود نقشه چاپ شده‌ای بود که خوزستان را عربستان خوانده بود. این مسائل هم هست.

کسانی که در این زمینه‌ها افراط می‌کنند، اگر خودشان هم به حکومت برسند می‌بینند که باید یک زبانی باشد که مردم بتوانند با هم ارتباط برقرار کنند، و هیچ راه دیگری نیست.

کارهای پژوهشی در حیطة زبان، امروزه بیشتر در دانشگاه‌ها انجام می‌شود یا توسط پژوهشگران در بیرون دانشگاه‌ها؟

من فکر می‌کنم بیشتر کارهای مهم و مرجع در خارج دانشگاه تهیه می‌شود. با ناشرهای شخصی و سرمایه‌گذاری آنها. یک نمونه‌اش یک دوره ۷ جلدی فرهنگ فارسی سخن است، یک فرهنگ یک جلدی آقای صدری افشار (فارسی به فارسی) که فرهنگ معاصر است. روی کتاب فرهنگ معاصر انگلیسی-فارسی، ویراست اول، هفت-هشت سال کار کردیم. با ۴۰ هزار لغت درآمد و خیلی خیلی مورد استقبال قرار گرفت، چون یک سنت ۴۰ ساله را که تقریباً فرهنگ لغت تازه‌ای نوشته نشده بود، شکستیم (آخرین فرهنگ مال حیم بود و آریانپور هم بعدش درآمد ولی به اندازه حیم گل نکرد) و به همین دلیل هم این فرهنگ چون تازه و امروزی بود گل کرد. ویراست دوم آن ۵ سال دیگر طول کشید و ما سعی کردیم که ۲۰ هزار لغت دیگر به آن اضافه کنیم ولی هنوز خیلی از اصطلاحات را نتوانسته‌ایم وارد کنیم و علتش هم این است که یک سرمایه‌گذار ایرانی نمی‌تواند ۲۰ سال صبر کند تا این به بار بنشیند، در حالی که فرهنگ باید به تدریج بیرون بیاید.

الآن این کتاب، بسیار خوب فروش می‌رود و ما ۶ سال است که روی ویراست سوم داریم کار می‌کنیم که تقریباً بیش از ۲۰۰۰ صفحه خواهد شد که قاعدتاً باید در دو جلد چاپ شود. ولی از آنجا که کتابهای دو جلدی بیشتر به داخل قفسه‌ها خواهد رفت، بنابراین ما آن را با کاغذ بسیار نازکی چاپ می‌کنیم که بشود در یک جلد چاپش کرد.

البته این فرهنگ معاصر، یک مؤسسه تحقیقی است که همه همت خودش را گذاشته روی چاپ کتابهای مرجع، مثل دائرةالمعارف هنر، جوانان و... وب سایتی هم داریم به آدرس www.farhangmoaser.com که این کتابها در آنجا معرفی شده است.

آیا زبان‌شناسی به معنای امروزی در جهان، در داخل ایران دانش تثبیت شده‌ای است در مقابل زبان‌شناسی کهن، و زبان‌شناسی سنتی؟ و تا چه حد زبان‌شناسی علمی گسترش داشته است؟

خیلی زیاد. خوشبختانه در میان علوم انسانی سهم زبان‌شناسی خیلی خیلی زیاد است. «انجمن زبان‌شناسی ایران» در سال ۸۱ درست شده. هیئت مؤسس آن ۱۰ نفر هستند که ۶ نفر باید استاد باشند و ۴ نفر دیگر هم از افراد دیگر. و هر که زبان‌شناس باشد و یا دانشجوی زبان‌شناسی، می‌تواند عضو باشد. الآن حدود ۵۰۰، ۶۰۰ عضو دارد که برای شروع بسیار خوب است.

این انجمن در زمینه‌های مشورتی به دولت کمک می‌کند. مثلاً در مورد کتابهای درسی، برای فارغ‌التحصیلان زبان‌شناسی کار پیدا می‌کند، کاربردهای زبان‌شناسی را به جامعه می‌شناساند، چاپ کتابهای زبان‌شناسی که هزینه‌اش زیاد است و از عهده ناشران خارج است، از جمله کارهای انجمن است. انجمن، گروههایی دارد مثل فرهنگ‌نویسی، زبانهای باستانی و... و کسانی که علاقه‌مندند می‌روند عضو این گروهها می‌شوند و جلسات مرتب می‌گذارند. بودجه آن هم از حق عضویت، کمکهای آموزش و پرورش، فرهنگستان و کمکهای مردمی که علاقه‌مند به کارهای فرهنگی هستند، تأمین می‌شود.

رئیس هیئت مدیره آقای دکتر یدالله ثمره هست و یکی از افراد فعال آن آقای دکتر کورش صفوی است که عضو هیئت مدیره است که هر دو از اعضای مؤسس بودند. من و خانم بدری قریب هم از اعضای مؤسس بودیم و اسامی بقیه را الآن حضور ذهن ندارم.

آقای دکتر باطنی از اینکه وقتان را در اختیار ما گذاشتید بسیار سپاسگزارم.